

از: دکتر عزیزاله سلیم پور  
نیس - فرانسه

## من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

هفته پیش که مراسم جشن استقلال اسرائیل را در تلویزیون می دیدم دلم به حال کودکان بدبخت و بی نوای فلسطینی سوخت زیرا



دوستی من با لوثی به دوره سال اول دانشکده پزشکی در مارسسی برمیگردد؛ دوستی که به حد برادری رسید و خانواده

دیدم هنوز آنان را بجای عشق، کینه می آموزند و بجای اینکه یک توپ فوتبال به دستشان دهند تا بازی کنند، تفنگ و همت تیر بدستشان میدهند، بجگی آنان را می دزدند و به آنان جنگ و کشتار یاد می دهند؛ یعنی در حقیقت آنها را برای خود اسباب بازی کرده اند. گوئی تاریخ منجمد شده و بعضی از سران فلسطینی هنوز در چاه نادانی و کینه و نفرت غرقند و روز استقلال اسرائیل که می تواند برای همه انسانهای در بند و تشنه آزادی روزی امیدبخش و سازنده باشد را «روز نکیت» نامیده اند.

باری، از موضوع دور شدم. منظور از این نوشته تقدیم مکاتبه خود با لوثی به شما خوانندگان عزیز پیام است. البته بخاطر کم کردن از سنگینی آن تاریخی را ذکر نکردم ولی کرونولوژی گفتگویمان کاملاً رعایت نشده است. هم اکنون که این سطور را می نویسم این جمله معروف بخاطرم نقش بسته است: «پروردگارا مرا در مقابل دوستانم محفوظ بدار؛ در مورد دشمنان من خود را حفظ خواهم کرد»

از نظر احترام به دوست عزیزم و از نظر اخلاقی نام راستی او را پشت نام لوثی مخفی کرده ام.

### نامه های لوثی به عزیز

سلام برادرم،

پیامت مرا خوشحال کرده؛ مدتها بود که دیگر از تو خبری نداشتم. اینطور که پیداست دلت گرفته بود. با وجود اینکه من مثل تو بین سه کشور و دو مذهب گیر نکرده ام، تو را درک میکنم. یا در حقیقت صمیمانه کوشش میکنم تا ترا درک کنم.

ولی شاید لازم باشد روزی انسان جبهه خود را انتخاب کند. نظرت چیست؟ به هر حال زندگی آسان تر خواهد بود.

یک دوست قدیمی دارم بنام «س» هم دوستی ما قدیمی است و هم طول عمر او، که بیش از ۸۰ سال است.

او اهل کرواسی است یا بهتر بگویم بوده است. در جوانی اش بر حسب واقعات سیاسی بارها از الفبای رومی به الفبای سیریلیک و در جهت عکس رفت و آمد کرده است. شجاعت و دلیری او در جنگ

لوثی که پروانشان شاد باد مرا راستی بسان پسر خود دوست داشتند و بمن که بزعم آنان از دیار هزار و یک شب آمده بودم از هیچگونه محبتی کوتاهی نمیکردند. این دوستی تا به امروز پابرجاست گر چه مکاتبه ای که توسط اینترنت بین ما برقرار شد لحظه ای آنرا لرزاند. گهگاه بعضی از مقالات که به پیام میفرستم را به فرانسه ترجمه کرده برای بعضی از دوستان فرانسوی می فرستم.

وقتی ترجمه مقاله «قلم من شکسته است» را برای لوثی فرستادم جوابی برام فرستاد که از خواندنش تعجب کردم و این دنباله گرفت تا بجائی که فکر کردم دوست قدیمی و شفیق دوران جوانی را دیگر نمی شناسم. ولی بعداً فکر کردم در حقیقت او تنها نیست، خیلی از آنان که در ظاهر سخنی رنج آور نمیگویند تحت تأثیر تبلیغات و برنامه های رادیو تلویزیونها و روزنامه ها اینگونه فکر میکنند که کشور اسرائیل و در رأس آن سرانش بجز زجر دادن و کشتن فلسطینی های مظلوم و بیگناه کاری ندارند.

شاید آنها نمیدانند که فلسطینی ها اکنون نزدیک به یک قرن است که بازیچه دست سران رشوه خوار و فاسد بعضی از کشورهای عربی و اسلامی شده اند. آنها تاریخ آن منطقه را شاید هرگز نخوانده اند، شاید ندانند که فلسطین پس از جنگ به دو بخش، یکی بزرگ بنام پادشاهی اردن و دیگری اسرائیل تقسیم شد. اسرائیل این تقسیم را بخاطر بازگشت بسوی اورشلیم، معشوقی که بمدت نزدیک ۲۶۰۰ سال در فراغش گریسته بود پذیرفت ولی کشورهای عربی از همان زمان گفتند که «اسرائیل باید از نقشه جغرافیا حذف شود».

در حالیکه اسرائیل میرفت تا از کشور کوچک خود یک کشور آزاد و دموکراتیک بسازد همسایگانش آرزوی نابودی او را در سر شهروندان خود می پروراندند. تا آنجا که من میداتم سرزمین هاتی که تا چند سال پیش سرزمین های اشغالی اسرائیل نامیده می شدند یعنی غزه و اینسوی اردن، تحت اشغال مصر و اردن بودند چگونه است که در آن زمان به فکر استرداد آن به فلسطینیان نیفتادند؟ باری امروز دیگر شاید این یادآوری ها لزومی نداشته باشد، ولی

کرده است. یادآوردم چند سال پیش موقعی که در انفجار بمبی نزدیک کنیسه‌ی کوپرنیک در پاریس چندین نفر کشته و مجروح شدند. نخست وزیر آن موقع آقای رامون یار رفت پشت رادیو اعتراض کرد که با اینکار جلوی کنیسه، آنان «باعث مرگ یهودیان و بیگناهان فرانسوی» شده اند!

در مورد قوم برگزیده گوئی تو هم گرفتار یک سوء تفاهم شده‌ای، این خداوند نیست که قوم یهود را برگزیده بلکه قوم یهود است که خداوند را برگزیده است، چگونه؟

با نوشتن یک کتاب که نظریات و نصایح اش درست در جهت عکس آمال و خواسته های طبیعی انسان است. چند سال بعد دیگران آمده کتابی که در موقع خود پرفروش (Best Seller) نبود را با کمی تغییر دوباره «بچاپ» رسانیدند. حتی بعضی جاها به زبان اهل کامپیوتر امروزی از تکنیک «بریدن - چسباندن» ولی نادرست، استفاده کرده اند (قرآن بخش مربوط به حضرت مریم را بخوان، نویسنده حضرت مریم مادر عیسی مسیح را با مریم خواهر حضرت موسی یکی تصور کرده است!!)

ولی اینبار این کتاب یا با تبلیغات بهتر یا بزور شمشیر یک کتاب پرفروش شده است! طبعاً وجود صاحبان کتاب اول برای خوانندگان کتاب دوم نوعی مزاحمت ایجاد میکنند، اگر میشد از شرشان خلاص شد، بد نبود!!

\*\*\*

در مورد اسپینوزا، نگران نباش، او هجوت مثل گالیله به مرگ در میان کوره آتش محکوم نشد و یهودیان اسپینوزاهای دیگری هم به دنیا بسیار داده اند. خودت تاریخ اختراعات، فلسفه، کشفیات، ادبیات، هنر... را ورق بزنی، آنها را خواهی شناخت.

\*\*\*

لوثی عزیزم:

ایمیل تازه ات را خواندم و جواب آنرا از آخر شروع میکنم. تو میگوئی یهودیان نتوانسته اند خود را با زمان هم آهنگ کنند چون زندانی «حتمیات» خود هستند، اشتباه میکنی. روزنامه ها را بخوان و عکسهایش را تماشا کن، تلویزیون ها را ببین...

آنها همه ترندهای ممکن را بکار میبرند تا به افراد ناوارد و ساده لوح بقبولانند که مثلاً «یهودیان رفته اند در یک شیرخوارگاه، کودکی را که در بغل مادر خفته بود با نشانه گیری ماهرانه با شلیک یک تیر کشته اند و یا بدتر از آن، شاید بچه را از بغل مادرش بزور گرفته با نخی در هوا آویزان کرده سپس هدف گلوله قرار داده اند!! چرا، چرا؟ و چه بسا به پندار عقل باختگان، تلویزیونها کمی این داستان را کم رنگ تر کرده اند تا احساسات مردم زیاد جریحه دار نشود! داستان چطور است؟

و میدانی موضوع بر سر چیست؟ همه مسئله بر سر آنست که عید پاک یهودیان (عید پسخ) در راه است و بر اساس یک شایعه دروغ و جنایت بار قدیمی، یهودیان باید یک بچه غیر یهودی را به هلاکت رسانده، خونش را در نان فطیری که در این ایام میخوریم

بریزند!!

و اگر واقعیت را میخواهی بدانی آنست که این اتهام نخستین بار بوسیله مسلمانان علیه مسیحیان مطرح گردید و عده ای مسیحی بر سر آن یقتل رسیدند، چندی بعد مسیحیان آنرا علیه مسلمانان مطرح کردند و بالاخره مسلمانان برای آنکه خود را از این اتهام برهانند، با چاپ یک کتاب جعلی در سوریه تیر اتهام را بسوی یهودیان چرخاندند و همین امر باعث گردید که «مشه مونتفیوری» شخصیت معروف یهودی که وزیر دادگستری انگلستان بود، شخصاً به دمشق رفت و غائله را خواباند.

می بینی، یهودیان خود را با زمان وفق داده اند، مگر اینکه قبول کنیم این ضد یهودیان هستند که خود را با زمان وفق داده اند. امروزه اعتراف و ادعای ضد یهودی بودن خریدار ندارد، کمتر کسی میتواند بگوید یهودیان را باید کشت یا به دریا ریخت! ولی شعارهایی مانند «اسرائیل باید نطفه شود»، «من ضد اسراییلی هستم، مرگ بر اسرئیل...» کسی را شوکه نمیکند.

هم آنانی که یهودیان را مسئول تمام بدبختی های مردم میدانستند، امروز اسرئیل را مسئول مسائل دنیا و یا حداقل خاورمیانه میدانند.

اگر هر روز صدها سنی بدست شیعیان و شیعه بدست سنی ها در عراق، افغانستان و الجزائر کشته میشوند، حتماً کت حامل بمب آدم نماها دوخت اسرئیل است!!

اگر در افغانستان، پاکستانیا (که بعکس هندوهای نجس، پاک هستند) را سر میبرند حتماً شمشیرها ساخت اسرئیل است! و دخترک چهارده ساله ای که بدست پدر و با همدستی دوستان او در جمهوری اسلامی سنگسار شد، حتماً دسیسه صیونیست ها بوده است!

راستی چطور است که جراید فرانسه در مورد این فاجعه غیر انسانی کوچکترین اشاره ای نکردند؟ خون این دخترک ایرانی از خون آن دخترک فلسطینی کم رنگ تر بود؟

من با تو کاملاً هم عقیده ام، هیچ چیز قتل عمد و کشت و کشتار را توجیه نمیکند ولی تو به من بگو، وقتی هر روز موشکها در یک شهر فرود میآیند، وقتی پدر خانواده ای کشته میشود، یا پای پسرک ۹ ساله ای را باید قطع کنند تا او را از مرگ نجات دهند، دولت که مسئول حفاظت شهروندانش میباشد چه باید بکند؟ اگر این موشکها در شهر نیس یا ماری فرود میآید، عکس العمل دولت فرانسه چه میتواندست باشد؟!

و اما در مورد آغاز نامه ات، سخنرانی ام ضبط شده برای «سی.دی» آنرا خواهم فرستاد. گرچه از جمله «قتل مکن» استفاده نکرده ام، ولی برای «مخترع» آن احترام واقعی قائلم.

روزی که این جمله در میان انسانها واقعیت پیدا کند، کره خاکی ما که ذره کوچکی در دنیای لایتناهی و بیکران هستی است، شاید از «نیستی» رهائی یابد.

به امید آن روز.

هرگز نتوانسته خود را با زمان تطبیق دهد. بالاخره اگر یکتاپرستی اختراع نشده بود، دو مذهب یکتاپرست دیگر نیز شاید بوجود نیامدند و زندگی راحت تر می بود!

یکی از دوستان یهودی ام که به اسرائیل مهاجرت کرده روزی در گفتگویی که با هم داشتیم، به من میگفت باید با فلسطینی ها مثل خودشان رفتار کرد، چشم در مقابل چشم، دندان در مقابل دندان! حالا که آنجا رفته دارم مزه اش را می چشید و تازه متوجه شده که حق با من بود...

گاهی در مواقعی که بین یک زن و شوهر کار به بن بست میرسد یکی از آن دو باید یک کار شهامت آمیز و غیر منتظره و غیر مترقبه انجام دهد که طرف را تکان دهد و تبادل و گفتگو دوباره به جریان بیفتد. آنچه برای یک زوج معنی دارد، برای دو ملت نیز میتواند صادق باشد... چه کسی باور میکرد که آلمان و فرانسه بعد از جنگ اول و خصوصاً جنگ دوم با هم دست اتحاد و دوستی بدهند و اولین سنگ بنای اروپا را پایه گذارند؟ ولی برای اینکار به دو فرد روشن بین و آینده نگر چون دوگل و ادناور احتیاج بود. در مواقع بن بست میان دو نفر باهوش ترین آن دو است که باید پیشرو باشد

تا کنون فکر میکردم که آن اسرائیل است ولی می بینم اشتباه کرده بودم!

\*\*\*

لوتی عزیزم:

مدتها است فرصتی پیدا نکرده ام تا جواب (E-mail) «ایمیل» تو تحت عنوان «زنده باد مرگ» را بدهم. از ۶۰ سالگی به بالا وقت چنان بسرعت میگذرد که غیر قابل تصور است. خصوصاً که باید اعتراف کنم اکنون فعالیتهایم از دوران ۳۰ سالگی خیلی بیشتر است ولی چه کاری شیرین تر از گفتگو با دوست عزیز چون تو است که در جوانی در زندگی من راه پافتی و چون پروفیسور پوانسو و پروفیسور باروک که هنوز پس از گذشت ۴۰ سال کلماتشان گوشم را نوازش میدهند، در سرنوشت من نقش مهمی را بازی کردید، بطوریکه اگر با شما برخورد نکرده بودم آنچه امروز هستم نمی شدم.

لوتی عزیز، تو تصور میکنی راه حل مسائل خط بطلان کشیدن روی آنها است. همین است فرق بین تو و من. من وابسته به قومی هستم که «یاد» بخش لاینفک فرهنگ و هویت اوست.

گذشته من چه افتخارات و چه سرخوردگی های دردناکش در ژنهای من و شاید حتی در DNAهای من ثبت شده است. به پرندگان جوایز نوبل که جهان را پیش برده اند افتخار میکنم و از جنایاتی که در طول تاریخ به قومی که من خود را جزئی از آن میدانم وارد آمده شرمسار نیستم.

به ایرانی بودن خودم مباهات می ورزم. کشوری که اجداد من خاک اصفهان را شبیه به خاک اورشلیم یافته در آن جایگزین شدند و هر سال یکبار از دوران کودکی هنگامیکه برای زیارت گور

اجدادم به سر خاکشان میرفتم تا نسل هفتم که به یوسف یزدی میرسید نامشان را به زبان میآوردم.

فرهنگ یهودی من با فرهنگ ایرانی ام (که پیش از آنچه تصور کنی بر روی هم تأثیر گذاشته اند) در هم آمیخته از ۲۷۰۰ سال پیش در خونم روان است؛ در همین حال به فرانسوی بودن خود، ملیتی که خود انتخاب کرده ام نیز می بالم.

لوتی عزیز، من حاضر نیستم فقط یکی از این سه را انتخاب کنم. انتخاب یعنی به کنار گذاشتن بقیه و من بهیچ وجه یکی از این سه فرهنگ غنی را انکار نکرده به کنار نمیگذارم و حقیقتاً دلم بحال آنان که مجبورند میان پدر و مادر و یا خواهر و برادرها یکی را انتخاب کنند سخت می سوزد. خط بطلان کشیدن روی بخشی از هستی؟ فکر کنم شوخی میکنی تو معنای «پس راندن» (Foulement) را خوب میدانی آنچه را میخواهی به دیار فراموش بسیاری حداقل شبها در خوابت میآید. استاد و دوست عزیزم روانکاو بزرگ Jacques Champeau (ژاک شامپو) روزی خانمی را روانکاو میکرده، مدتها بود معالجه دیگر پیش نمیرفت. شی آن خانم خواب دید که دست راستش فلج شده بود و دکتر شامپو که مسیحی بود ولی مردی دانشمند و پر فرهنگ و تورات را خوب میدانست بلافاصله از او پرسید «چه چیزی را فراموش کرده بودید» و آن زن پس از مدتی گریه شروع به سخن در باره هویت مخفی یهودی مادرش نمود! و از آن روز دوباره روانکاو او پیشروی نمود! آری، او یهودیت خود را خواسته بود فراموش کند ولی جمله «ای اورشلیم اگر ترا فراموش کنم دست راستم مرا فراموش کند» در عمیق ترین زوایای روانش مخفی مانده بود در میزد تا به روان آگاهش راه یابد.

درد تو در مقابل کودکان فلسطینی را درک میکنم اما نمیدانم چرا این دلسوزی تو انتخابی است؟ آیا تاکنون این دلسوزی را در مورد صدها هزار، بلکه میلیونها بیگناهی که هر سال در آفریقا بقتل میرسند ابراز کرده ای؟

راه دور نرویم، آیا هرگز در مورد موشکهایی که هر روز در شهر سدروت میفرستند اعتراض کرده ای؟ نه؟ چرا؟ زیرا آنها یهودی هستند و یهودی اگر بمبی به سرش بخورد آنقدر مهم نیست چون همیشه اینطور بوده است؟... «یهودی کشتن آری، ولی آرایشگرها» را چرا؟!!

با این وجود خیالت جمع باشد این جنگ بین اسرائیل و اعراب نیز انتهائی خواهد داشت حتی جنگ های صد ساله در اروپا بیشتر از ۱۲۰ سال طول نکشید!

نگرانی ات را در مورد نوه هایت می فهمم. واقعاً یهودی ها مسئول همه این گرفتاریها هستند! مگر ۴۰ میلیون کشته در جنگ دوم بخاطر یهودیان نبود؟! اگر هیتلر نخواست بود یهودیان را از میان ببرد که جنگی پیش نمی آمد! همین امروز شنیدم که در موریتانی یک تروریست خواسته بود به سفارت اسرائیل تیراندازی کند و اشتباهاً تیرش به یک رستوران چی فرانسوی بیگناه اصابت

دوم برایش چنان موفقیتی آورد که کشورهای آمریکا، انگلستان، فرانسه و مجارستان به او پیشنهاد تابعیت داده اند. او ملیت فرانسه را پذیرفته و امروز از من فرانسوی تر است. از روزی که شهروند فرانسه شده روی گذشته اش خط بطلان کشیده است.

هنگام جنگ «کوسوو» چون آن ناحیه را خوب می شناسد از او نظرش را پرسیدم که چه باید کرد تا این جنگ خاتمه یابد، جوابم داد «اینها جنگهای ایدئولوژیک و مذهبی هستند و هیچ کاری نمیتوان کرد. باید گذاشت همدیگر را بکشند و ۵۰ یا ۱۰۰ سال دیگر باز گشت و دید در چه مرحله ای هستند»

حرفش مکانی دیگر در شرق مدیترانه، آنجا که مهد تمدن ها و بدبختی ها است را در من زنده کرد. عکسی که از آن ایرانی زیر شلاق برایم فرستاده بودی جالب بود ولی جالب ترش هم هست. مثلاً آن کودک فلسطینی که بسان یک تکه زغال سوخته و پا آن دخترک لخت که تنش را روغن زده اند تا برای خاکسپاری آماده اش کنند. این هر دو پس از پرواز خلبانان سلحشور اسرائیل بر فراز لبنان و کشتار ۱۵۰۰ شهروند خطرناک لبنانی بوقوع پیوست و همگان دیدیم که چگونه مسائل همه حل شدند! بسان این نوجوان فلسطینی که دست بسته بروی اتومبیل گذاشته اند تا از او بعنوان سپر بلا در جنگ استفاده کنند!

بمن جواب خواهی داد که آنها هم همین کارها و خیلی بدترش را انجام میدهند (چیزی که بنظر دشوار میآید) خواهی گفت همیشه مثل و منال ها را از یک طرف میگیرم. ولی تو هم خودت معمولاً منال هایت را از آن طرف میآوری! به این ترتیب تعادل برقرار میشود، بعداً هم خواهی گفت عکسها مونتاز شده هستند...

بهرحال اسرائیل هرگز این جنگ را نخواهد برد. فلسطینی ها هم همینطور. ولی خیالمان جمع باشد کشتار ادامه خواهد داشت و کشته ها تا ابد... اینها دیگر مونتاز نیستند!

فرزندان و نوه های من در ماجرای «شوآ» (هولوکاست) هیچ مسئولیتی ندارند ولی احتمال اینکه در یک سوءقصد بهای منازعات اسرائیل با فلسطینی ها را گران بردازند کم نیست و تاکنون دیگران این بها را پرداخته و می پردازند. تمام توجه جهانیان به دو دیوانگی دوخته شده است: این یکی خود را قوم منتخب خدا معرفی میکند (آیا این جنون نیست؟ فروید این را قبول دارد، اینطور نیست؟) و آن دیگری بنام ایمان واقعی او را میکشد و خود را همراه با او نابود میکند. دیوانگی موازی بالا رفتن از پله های دنیای دیوانگی که در آن مرگ خود و دیگران حتمی است.

\*\*\*

انسان هنگامی از دنیای کودکی به دنیای بزرگی پای میگذارد که بتواند میداننش را انتخاب کند. این قانون طبیعت است که گوئی آنرا بعضی ها به آسانی فراموش میکنند و آن اینکه نمیتوان برای همیشه در آن واحد در دو دنیای خیالات و واقعیات زندگی کرد. کلاغ و روباه، ملخ و مورچه، اسرائیلی و فرانسوی... این است مسئله. هیچکس و بهرحال من نمیدانم راه حلی بتو پیشنهاد کنم. اگر بنا

باشد آنرا تو خودت باید پیدا کنی، در غیر اینصورت همیشه درد خواهی کشید. گرچه اینهم خود یکی از خواص یهودیت است. چون آنگونه که باید خدا را بجای نمی آورند پس باید تنبیه شوند! ضمناً وقتی انسان رنج میبرد، بوجود خود اطمینان می یابد، اینطور نیست آقای روانپزشک!

بنا به یک قانون طبیعی و اجتماعی، آنکه با شمشیر بازی میکند با شمشیر گشته میشود.

فکر میکردم با گذشت زمان و معجونی از خردمندی ایران باستان با معلومات روانپزشکی ات به یک آرامش و یا حداقل به یک صلح درونی دست پایی. امیدوارم که روح تو به این صلح که بالای درب ورودی بنه دیکتن ها نقر شده است راه یابد و از اعتقادهای مرگ آفرین رهائی یابد.

وقتی کسی مظلوم پدر و مادری قهار بود حق آنرا دارد که از آنها بریده و دیگری را برای خود انتخاب کند. وقتی انسان از مذهبی منحرف رنج برد میتواند کتاب را بپندد و آنرا فراموش کند و این عمل کفر نیست. نوشته اسپینوزا بزرگترین متفکر بشریت را بخوان که میگوید «انسانها تصور میکنند آزادند چون از علل موجودیتشان بی خبرند»

ضمناً تحریمی که از طرف ربایان بر اسپینوزا زده شده هنوز پابرجاست و بیست سی سال پیش ربایان قبول نکردند آنرا به کنار بزنند. از احتیاط کسی ضرر ندیده است.

\*\*\*

سلام عزیز!

بخاطر خراب بودن کامپیوترم دعوت تو برای کنفرانست در باره «انتهای زندگی» دیر بدستم رسید. البته اگر بنا بود دلالتی که در یک کنفرانس سال گذشته در مارسی از زبان سخنران شنیدم را دوباره بشنوم، چیز زیادی از دست نداده ام... مثلاً جمله معروف «قتل مکن».

من شش سال پزشکی و سالهای تخصصم را بیاد می آورم تا آنجا که بخاطر دارم از تورات بما درس ندادند و شاید هم نه آنرا جا انداخته و من شانس آورده ام که در امتحان روی آن نیفتاده ام. آخر بمن بگو تورات چه ربطی به پزشکی دارد؟

اما در مورد اسرائیل، تو چه دلیل موجهی پیدا میکنی که این کشور را تبرئه کند؟ مواظب باش، گفتم کشور اسرائیل و نه یهودیان که هر روز و مرتب کودکان فلسطینی را بکشد! این یک جنایت جنگی است که روزی در مغز جهانیان راه خواهد یافت... و اسرائیل تک تک از پله های ارزشهای انسانی به پایین خواهد آمد...

تو همیشه با جملات بازی میکنی میگوئی این خداوند نیست که یهودیان را انتخاب کرد بلکه اینان هستند که او را انتخاب کرده اند. ولی تا آنجا که من اطلاع دارم جمله اول است که نوشته شده است نه دومی.

اگر بگوئی که در آن زمانها یهودیت یک پیشرفت نسبی بوده باشد قبول، اما متأسفانه زندانی در قاطعیات و حتمیات خود، یهودیت